

بیاموزیم ۱

سهراب . ن

کتاب کاپیتال، اثر جاودانه مارکس یکی از برجسته‌ترین آثار اوست. او در این کتاب، آن قوانینی که بر اقتصاد سرمایه‌داری حاکم است را بر ملا می‌کند و تاثیری که بر زندگی انسان‌ها و به‌خصوص طبقه کارگر دارد، روشن می‌کند. در باره کاپیتال و جایگاه آن برای طبقه کارگر و پیشروانش، گفتنی‌ها بسیار است و در این مختصر نمی‌گنجد، همین کافی است که باید گفت که با وجود گذشت بیش از یک قرن از انتشار آن، هم‌چنان کتاب ارزشمندی است. دلیل آن را هم باید در مکانیسم نظام سرمایه‌داری و تناقضات و کارکرد ضد بشری آن جست. مارکس در این کتاب قانون‌های این نظام از جمله ارزش اضافی، که سرمنشا سود سرمایه‌دار است را بررسی می‌کند. در این‌جا، بخش کوتاهی از کاپیتال که به زمان کار روزانه پرداخته است را برای مطالعه دوستان کارگر انتخاب کرده‌ام. اما پیش از نقل آن، باید این نکته را اضافه کنم که در قرن نوزدهم در اروپا و به‌خصوص انگلیس، مدت زمان کار روزانه بسیار شدید بوده از ۱۲ و حتی تا ۲۱ ساعت در شبانه روز می‌رسیده است. نتیجه‌ی شدت کار و کمی‌دستمزد، بر طبقه کارگر سبب شد که کارگران و خانواده‌های آنان مبتلا به انواع بیماری‌ها، کمبود غذا، پوشاک، مسکن، نبود بهداشت لازم و نداشتن اوقات فراغت جهت تمدید نیروی از دست رفته و ده‌ها عوارض و مشکل دیگر گرفتار شوند که مارکس در کاپیتال به همه‌ی آن‌ها اشاره نموده است. بنابراین یکی از خواسته‌های کارگران در آن موقع کاهش مدت زمان انجام کار تا حد زمان متعارف که یک کارگر متوسط قادر به انجام آن باشد. تا بدین وسیله کلیه‌ی نیازهای مادی و روانی اجتماعی خود را بتواند انجام دهد.

در نظام سرمایه‌داری، کارگر و سرمایه‌دار هریک به صورت دو مالک کالا روبروی هم قرار می‌گیرند. یکی صاحب نیروی کار است و دیگری صاحب وسایل تولید (مواد خام، ابزار و ماشین‌آلات، ساختمان و...). این دو در بازار آزاد سرمایه‌داری به صورتی نابرابر به مبادله‌ی کالای خود می‌پردازند. یکی مجبور است بفروشد زیرا بقای خود و خانواده‌اش به آن وابسته است (کارگر) و دیگری می‌خرد اما عجله‌ای برای خرید ندارد، زیرا بقای خود و خانواده‌اش در خطر نیستند. می‌تواند مدت زمان بیشتری با توجه به پس‌اندازی که دارد دوام بیاورد. (سرمایه‌دار) بنابراین با توجه به فرصت‌هایی که برایش پیش می‌آید مانند بیکاری فزاینده، با کم‌ترین هزینه نیروی کار را می‌خرد. یعنی عمل خرید و فروش صورت می‌گیرد. کارگر می‌فروشد تا بخرد. یعنی کارگر نیروی کار خود را می‌فروشد تا وسایل معاش خود و خانواده‌اش را بخرد.

حالا این وسایل معاش چه هستند؟ خوراکی، پوشاک، مسکن، آموزش، تفریحاتی که برای سلامتی روانی اجتماعی هر فردی لازم و ضروری است.

پس یک کارگر در ازای کاری که برای سرمایه‌دار انجام می‌دهد، خواستار وسایل معاش خود و خانواده‌اش است که بتواند خود را برای انجام کار در روز بعد آماده نماید. وسایل معاش باید هر سال طوری تنظیم گردد که بتواند حداقل نیازهای مادی و روانی یک خانواده‌ی کارگری را در یک روز تامین نماید. تا این خانواده معمولاً بتوانند به طریقی سالم ادامه زندگی داده و کارگرهای جدیدی را برای سرمایه‌دارها تولید نمایند. (تولید مثل) اما سرمایه‌دار به هیچ عنوان این حداقل قابل قبول را نمی‌پذیرد. از آن‌جا که همیشه دست بالاتر را دارد، بنابراین کم‌ترین

دستمزد را در نظر می‌گیرد و به طریق مختلف به موعظه می‌پردازد. به کارگران و فرزندان آنها توصیه می‌کند که اسراف نکنند و ...

فرض کنیم اگر کارگر در طول یک روز ۱۲ ساعت کار انجام دهد. و قیمت کار روزانه ۱۰۰۰۰ هزار تومان باشد. در این صورت کارگر به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- **کار لازم:** مدت زمان کاری که کارگر در مقابل دریافت معاش خود و خانواده از سرمایه‌دار، انجام می‌دهد. یعنی کاری است که کارگر باید ساعتی از کار روزانه را به آن اختصاص دهد تا معادل پولی را که روزانه از سرمایه‌دار می‌گیرد، (۱۰۰۰۰ تومان) جبران کند. مثلاً اگر کارگر با ۶ ساعت کار بتواند برابر با معادل پولی کار روزانه که ده هزار تومان است جبران کند. می‌گوییم مدت زمان کار لازم این کارگر ۶ ساعت است. پس نتیجه می‌شود: ۶ ساعت کار = ۱۰۰۰۰ هزار تومان = نیروی کار خریداری شده توسط سرمایه‌دار.

۲- **کار اضافی:** مدت زمان کاری را که کارگر برای سرمایه‌دار انجام می‌دهد (۶-۶=۱۲ یعنی مدت زمان کار لازم از کل مدت کار روزانه کم می‌شود). اما در مقابل آن هیچ پولی دریافت نمی‌کند. یعنی در واقع کار بدون مزد انجام می‌دهد. که به آن کار اضافی می‌گویند. این کار اضافی است که سرچشمه‌ی ارزش اضافی می‌گردد. و همین ارزش اضافی است که تبدیل به سرمایه می‌گردد.

سرمایه‌دار با عواملی مانند افزایش بهره‌وری کار، یعنی استفاده از تکنولوژی برای این که ماشین‌آلات پیشرفته‌تری به کار ببرد و گسترش ساعات کار روزانه، و غیره سبب می‌شود که در مدت زمان واحد مقدار کار بیشتری، یعنی بالاتر از حد متعارف کار، از کارگر کار، بیرون بکشد. حال اگر فرض کنیم یک کارگر به صورت معقولانه و متعارف بتواند به مدت ۳۰ سال کار کند، ارزش نیروی کار روزانه‌ی این کارگر برابر است با $۳۶۵ \times ۳۰ = ۱۰۹۵۰$ یک قسمت از ۱۰۹۵۰ قسمت. اما اگر به دلایلی (تشدید کار) که در بالا ذکر شد. نیروی کار ۳۰ ساله را در مدت ۱۰ سال از کارگر بکشند در آن صورت ارزش نیروی کار روزانه برابر است با $۳۶۵ \times ۱۰ = ۳۶۵۰$ یک قسمت از ۳۶۵۰ قسمت. یعنی حالا سرمایه‌دار به جای این که حقوق یک قسمت از ۳۶۵۰ قسمت را به کارگر بپردازد، حقوق یک قسمت از ۱۰۹۵۰ قسمت، به کارگر می‌دهد. بطور کلی یک سوم ارزش نیروی کار را پرداخت می‌کند اما دو سوم ارزش نیروی کار روزانه‌ی کارگر را پرداخت نمی‌کند. یعنی از چهار روز کاری که کارگر برای سرمایه‌دار کار می‌کند تنها قیمت یک روز را پرداخت می‌کند و سه روز کار را مفت و بدون پرداخت یک ریال، دریافت می‌کند.

بنابراین کارگران باید خواستار زمان کار متعارف در مقابل دستمزد متعارف باشند (با توجه به نرخ تورم و تهیه‌ی وسایل معاش و ...) تا بتوانند که نیازهای مادی و روانی اجتماعی خود را تامین نمایند.

درخواست یک کارگر در سال ۱۸۶۰ میلادی از سرمایه‌دار؟

"در جریان اعتصاب بزرگ کارگران ساختمان سازی لندن (۱۸۶۰-۱۸۶۱) برای کاهش کار روزانه به ۹ ساعت، هیئت اعتصابیون بیانیه‌ای صادر کرد که مضمون آن تا حدی شبیه به درخواست کارگر ما بود" زیرنویس ص ۲۶۳
مارکس در این متن با اشاره‌ای به این خواسته کارگران، آن را بررسی کرده و در ادامه از زبان آنها، این مطالبه را بیان می‌کند.

“کالایی که من به تو فروخته‌ام با مجموعه‌ی کالاها‌ی متعارف از این لحاظ تفاوت دارد که مصرف آن ارزش ایجاد می‌کند، ارزشی که بیش از قیمت آن است. تو به این علت آن را خریدی. آن چیزی که از نظر تو ارزش افزایی سرمایه است، از نظر من صرف اضافی نیروی کار است. تو و من در بازار فقط یک قانون، یعنی قانون مبادله‌ی کالاها، را می‌شناسیم. و مصرف کالا نه از آن فروشنده‌ای است که آن را از دست می‌دهد، بلکه به خریداری تعلق دارد که آن را به دست می‌آورد. بنابراین، استفاده از نیروی کار روزانه‌ی من به تو تعلق دارد. اما به واسطه‌ی قیمتی که تو هر روز برای خرید آن پرداخت می‌کنی، من باید بتوانم هر روز آن را باز تولید کنم و به این ترتیب آن را دوباره بفروشم. صرف نظر از فرسودگی طبیعی که ناشی از سن و غیره است، من باید بتوانم فردا نیز مانند امروز با همین وضع متعارف نیرو، سلامتی و طراوت کار کنم. تو همیشه برایم از اصول “صرفه‌جویی” و “امساک” موعظه می‌کنی. خیلی خوب. من نیز مانند یک مالک باشعور و صرفه‌جو، تنها ثروتم، نیروی کارم، را به بهترین وجه مصرف می‌کنم و از هدر دادن احمقانه‌ی آن خودداری می‌کنم. هر روز فقط مقداری از نیروی کارم را که با مدت متعارف و تکامل سالم آن سازگار است مصرف می‌کنم، به جریان می‌اندازم و به کار منتقل می‌سازم. شاید با گسترش نامحدود کار روزانه، در یک روز بتوانی مقدار نیروی کار بیشتری از آنچه من ظرف سه روز ترمیم می‌کنم، مصرف کنی. آن‌چه در کار کسب می‌کنی، من در ماده‌ی کار از دست می‌دهم. استفاده از کارم و چپاول آن، دو چیز کاملاً متفاوت است. اگر میانگین مدت زمانی که یک کارگر متوسط می‌تواند زندگی کند (در حالی که مقدار معقولانه‌ای کار کند) ۳۰ سال باشد، ارزش نیروی کارم که تو بابت آن روزانه به من پرداخت می‌کنی، برابر با

$\frac{1}{10950}$ یا $\frac{1}{365 \times 30}$ از ارزش کل آن است. اما اگر تو آن را در ۱۰ سال مصرف کنی، روزانه به من به جای $\frac{1}{10950}$ ، $\frac{1}{3650}$ از ارزش کل آن، یعنی یک سوم از ارزش روزانه‌ی آن را پرداخت می‌کنی و

بنابراین، هر روز دو سوم ارزش کالای مرا می‌دزدی. تو به من قیمت یک روز نیروی کارم را می‌دهی، حال آن که سه روز از آن استفاده می‌کنی. این خلاف قرارداد ما و قانون مبادله کالایی است. بنابراین، خواستار کار روزانه با مدت متعارف هستم و این را بدون انگشت گذاشتن بر رحم و مروت تو خواهانم، زیرا در مسائل مالی جایی برای احساسات نیست. شاید تو شهروند نمونه‌ای باشی، شاید عضو انجمن سلطنتی حمایت از حیوانات باشی و ممکن است شهره به تقدس باشی؛ اما چیزی را که هنگام رویارویی با من عرضه می‌کنی، قلبی در سینه ندارد. آن‌چه می‌تپد ضربان قلب من است. خواست من مدت زمان متعارف کار روزانه است، زیرا مانند هر فروشنده‌ی دیگری ارزش کالای خود را می‌طلبم.”

مارکس. کارل؛ کاپیتال جلد یکم صص ۲۶۲-۲۶۳ ترجمه حسن مرتضوی، چاپ یکم سال ۱۳۸۶ انتشارات آگاه